



کتابُ الطَّلَاقِ وَ فِيهِ فُصُولٌ؛

کتاب طلاق، و آن مشتمل بر چند فصل است.



فصل نخست، در ارکان طلاق

الأول: في أركانِهِ: وَ هِيَ الصِّيغَةُ وَ الْمُطَلِّقُ وَ الْمُطَلَّعَةُ وَ الإِشْهَادُ. وَ الصَّرِيحُ: أَنْتِ أَوْ هَذِهِ أَوْ فُلَانَةٌ أَوْ زَوْجَتِي مَثَلًا طَالِقٌ، فَلَا يَكْفِي طَلَاقٌ، وَ لَا مِنْ الْمُطَلَّعَاتِ، وَ لَا مُطَلَّعَةٌ، وَ لَا طَلَّقْتُ فُلَانَةً عَلَى قَوْلٍ، وَ لَا عَبْرَةَ بِالسَّرَاحِ وَ الْفِرَاقِ وَ الْحَلِيَّةِ وَ الْبَرِيَّةِ وَ إِنْ قَصَدَ الطَّلَاقَ

نخست؛ در ارکان طلاق

ا[طلاق: عبارت است از ازاله نمودن پیوند نکاح دائم و علقه‌ی زوجیت، با صیغه‌ی مخصوصی. ا] ارکان طلاق عبارتند از؛ صیغه‌ی طلاق، مرد طلاق دهنده، زن طلاق داده شده، و گواه گرفتن ا[دو مرد عادل. ا] بر اجرای صیغه‌ی طلاق.

لفظِ صریحِ صیغه‌ی طلاق عبارت است از؛ «أَنْتِ طَالِقٌ» یا «هَذِهِ طَالِقٌ» یا «فُلَانَةٌ طَالِقٌ» یا «زَوْجَتِي طَالِقٌ». بنابراین اگر بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ، یا أَنْتِ مِنَ الْمُطَلَّعَاتِ، یا أَنْتِ مُطَلَّعَةٌ، کفایت نمی‌کند. و بنابر قول برخی از فقها، لفظ؛ طَلَّقْتُ فُلَانَةً نیز کفایت نمی‌کند. بنابه نظر امامیه، گفتن الفاض؛ أَنْتِ مُسْرِحَةٌ (تو رها کرده شده‌ای)، أَنْتِ فِرَاقٌ، أَنْتِ حَلِيَّةٌ، أَنْتِ بَرِيَّةٌ به جای صیغه‌ی طلاق، اعتباری ندارند، [زیرا صریح در طلاق نیست ا]، اگر چه با ذکر آنها، قصد و اراده‌ی طلاق داشته باشد.

وَ طَلَاقُ الْأُخْرَسِ بِالْإِشَارَةِ وَ إِقْنَاءِ الْقِنَاعِ، وَ لَا يَقَعُ بِالْكِتَابِ حَاضِرًا كَانَ أَوْ غَائِبًا، وَ لَا بِالتَّخْيِيرِ وَ إِنْ اخْتَارَتْ نَفْسُهَا فِي الْحَالِ

طلاق دادنِ شخصِ لال، با اشاره‌ای که مفهومِ طلاق را بفهماند، [و مبیّنِ قصد و رضا باشد] و افکندنِ روسری و پوشش بر سرِ زن، واقع می‌شود. طلاق، با نوشتنِ تنها، و بدون تلفظ، انجام نمی‌شود، [و صیغه‌ی طلاق باید به زبان آورده شود] اعم از آنکه نویسنده‌ی آن حاضر بوده، یا غائب باشد. همچنین

طلاق با مخیر ساختن زن به قصد طلاق، امیان طلاق و باقی ماندن بر زوجیت، [محقق نمی‌شود، اگرچه زن، فوراً طلاق را برگزیند.

و لَا مُعَلَّقًا عَلٰی شَرْطٍ أَوْ صِفَةٍ.

[طلاق باید مُنَجَّز باشد، و نباید دستخوش تزلزل و انتظار زوجین قرار گیرد، لذا اراده‌ی طلاق دهنده بر رهایی زن، باید مُنَجَّز و قطعی انجام گیرد] و طلاق‌ی که معلق بر شرط [إِنْ جَاءَ عَلَيَّ، فَأَنْتِ طَالِقٌ] یا صفت [إِنَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ، فَأَنْتِ طَالِقٌ] باشد، واقع نمی‌شود، و طلاق، باطل است. [شرط: امری است که وقوع و عدم وقوع آن در آینده، هر دو ممکن بوده، و محتمل الوقوع باشد، مثل آمدن مسافر از سفر، اما منظور از صفت: امری است که معمولاً وقوع آن حتمی است، مانند طلوع و غروب خورشید.]

و لَوْ فَسَّرَ الطَّلَاقَ بِأَزِيدٍ مِنَ الْوَاحِدَةِ لُعِيَ التَّفْسِيرُ.

اگر طلاق دهنده در اجرای صیغه‌ی طلاق، آن را به بیش از یک مرتبه تفسیر کند [و بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا یا بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ، أَنْتِ طَالِقٌ، أَنْتِ طَالِقٌ] تفسیر او لغو و باطل بوده، و یک طلاق واقع می‌شود.

و يَعْتَبَرُ فِي الْمُطَلِّقِ الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ، وَ يَطْلُقُ الْوَالِي عَنِ الْمَجْنُونِ لَا عَنِ الصَّبِيِّ وَلَا عَنِ السَّكَرَانِ، وَ الْإِخْتِيَارُ، فَلَا يَقَعُ طَلَاقُ الْمُكْرَهَةِ، وَ الْقَصْدُ. فَلَا عِبْرَةَ بِعِبَارَةِ السَّاهِي وَ النَّائمِ وَ الْغَالِطِ.

در مرد طلاق دهنده، بلوغ و عقل، معتبر و شرط است. [و چون طلاق در شمار تصرفات مالی نیست، سفیه می‌تواند آن را بدون نیاز به قیم یا ولی خود، انجام دهد]

ولی [پدر و جد پدری] می‌تواند از طرف دیوانه‌ای که دیوانگی‌اش دائمی و مستمر است، همسر او را طلاق دهد، [به شرط آنکه طلاق به مصلحت او باشد]، اما از طرف کودک و شخص مسست، نمی‌تواند طلاق دهد.

طلاق دهنده باید مختار باشد، بنابراین طلاق شخصی که بر آن اکراه کرده‌اند، واقع نمی‌شود. [طلاق ناشی از اکراه، به کلی باطل است، چون طلاق عمل حقوقی تشریفاتی است، و ضرورت دارد که در زمان انجام دادن تشریفات و ادای صیغه‌ی خاص طلاق، اراده کامل باشد]

طلاق دهنده باید قصد طلاق داشته باشد، بنابراین اگر صیغه‌ی طلاق از روی سهو یا هنگام خواب، یا از روی اشتباه، جاری شود، اعتباری ندارد و طلاق، با آنها واقع نمی‌گردد. [مثل اینکه می‌خواست بگوید: أَنْتِ طَالِبٌ، به اشتباه گفت: أَنْتِ طَالِقٌ]



وَ يُجُوزُ تَوْكِيلُ الرَّوْجَةِ فِي طَلَاقِ نَفْسِهَا وَ غَيْرِهَا،

جایز است شوهر، زن را برای طلاق دادن خودش و یا دیگری، وکیل کند. [زیرا زن دارای اهلیت انجام عقد است].

وَ يَعتَبَرُ فِي الْمُطَلَّقةِ؛ الرَّوْجِيَّةُ وَ الدَّوَامُ وَ الطُّهُرُ مِنَ الحَيْضِ وَ النَّفَاسِ إِذَا كَانَتْ مَدْخُولاً بِهَا حَائِلاً حَاصِراً
رَوْجَهَا مَعَهَا، وَ التَّعِينُ عَلَى الأَقْوَى.

در زن طلاق داده شده شرط است که؛

(۱) همسر دائمی طلاق دهنده باشد [از این رو، زن در عقد موقت، با انقضا و سپری شدن مدت و یا
بذل آن از سوی شوهر، از زوجیت خارج می‌شود].

(۲) پاک بودن از عادت زنانگی، و نیز از نفاس، البته در صورتی که شوهر با او نزدیکی کرده باشد، و باردار
نباشد، و شوهرش نزد او، حاضر باشد، بنابراین، طلاق دادن زن، در زمان عادت زنانگی در صورتی
صحیح است که؛ اولاً: شوهر با زن نزدیکی نکرده باشد. ثانیاً: زن باردار باشد. البته اگر قاتل به
امکان عادت ماهیانه، در مدت بارداری شویم. ثالثاً: شوهرش غائب باشد، به طوری که اطلاع از
عادت زنانگی زن، نداشته باشد].

[نفاس: خونی است که زن، مقارن زایمان، یا پس از آن، پیش از گذشتن ده روز از زایمان،
می‌بیند. هر چند سقط جنین بوده، و روح در وی دمیده نشده باشد. نفاس، حداقلی ندارد، و
ممکن است تنها یک لحظه جریان داشته باشد. حداکثر نفاس، ده روز است].

(۳) زنی که طلاق داده می‌شود، باید در لفظ و قصد، معین باشد.



فصل دوم؛ در اقسام طلاق

وَ هِيَ إِمَّا حَرَامٌ وَ هُوَ طَلَاقُ الْحَائِضِ، إِلَّا مَعَ الْمُصَحِّحِ لَهُ، وَ كَذَا التَّفْسَاءُ، وَ فِي طَهْرِ جَامِعِهَا فِيهِ، وَ الثَّلَاثُ مِنْ غَيْرِ رَجْعَةٍ، وَ كُلُّهُ لَا يَقَعُ لَكِنْ يَقَعُ فِي الثَّلَاثِ وَاحِدَةً.

طلاق بر چهار قسم است:

(۱) طلاق حرام: [و آن طلاقی است که دارای شرایط صحت طلاق نبوده، و آثار حقوقی بر آن مترتب نمی‌شود] طلاق‌های حرام عبارتند از:

الف) طلاق زن در زمان عادت زنانگی، مگر در صورت وجود مجوزی بر صحت آن [وجود مجوز برای صحت طلاق زن در عادت زنانگی عبارتند از: با زن نزدیکی نشده باشد، زن، باردار باشد، شوهر نزد زن، حاضر نباشد].

ب) طلاق زن در حال نفاس

ج) طلاق دادن زن در ایام پاک‌ی که در آن پاک‌ی، آمیزش و نزدیکی صورت گرفته باشد.

د) سه طلاقه کردن زن در یک مجلس، بی‌آنکه رجوعی در میان آنها حاصل شده باشد. [مثل اینکه طلاق دهنده بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا، یا سه بار بگوید: أَنْتِ طَالِقٌ]

تمام طلاق‌های حرام، باطلند، و واقع نمی‌شوند، ولی در مورد سه طلاقه‌ی در یک مجلس، که بین آنها رجوعی فاصله نشده باشد، یک طلاق، واقع می‌شود.

وَ إِمَّا مَكْرُوهٌ وَ هُوَ الطَّلَاقُ مَعَ الْبِتَامِ الْأَخْلَاقِ.

(۲) طلاق مکروه: و آن طلاق دادن با سازش و سازگاری اخلاق زن و شوهر است.

وَ إِمَّا وَاجِبٌ، وَ هُوَ طَلَاقُ الْمَوْلَى وَ الْمُظَاهِرِ.

(۳) طلاق واجب: [طلاقى است که به دلیل عُسْر و حَرَج و به حکم دادگاه صورت می‌گیرد] و آن طلاق ایلاء کننده، و طلاق ظهار کننده است.

ایلاء: عبارت است از سوگند خوردن بر ترک همبستری و آمیزش با همسر دائمی خود، به طور مطلق و برای همیشه، یا در مدت معینی (بیش از چهار ماه) به جهت ضرر رساندن و رنجاندن زن در ایلاء در صورت نزدیکی، مرد باید کفاره‌ی شکستن سوگند را بپردازد.

اظهار: عبارت از این است که مردی، همسرش را به یکی از محارم خود مانند: خواهر، مادر و دختر تشبیه کند. صیغه‌ی اظهار آن است که مردی به همسرش بگوید: أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي أَوْ أُخْتِي أَوْ بِنْتِي (تو بر من، همچون مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی). در صورت تحقق اظهار، بر اظهار کننده، نزدیکی با زوجه، حرام است، مگر آنکه کفاره‌ی اظهار دهد.

وَ إِمَّا سُنَّةٌ، وَ هُوَ الطَّلَاقُ مَعَ الشَّقَاقِ، وَ عَدَمِ رَجَاءِ الْإِجْتِمَاعِ، وَ الْخَوْفِ مِنَ الْوُقُوعِ فِي الْمَعْصِيَةِ.

(۴) طلاق سنت: و آن طلاق دادن با ناسازگاری و دشمنی زن و شوهر نسبت به هم، و امید نداشتن به توافق و سازش، و بیم و ترس از وقوع در گناه است، [مثل وقوع ضَرْب و شْتَم].

وَ يُطَلَّقُ الطَّلَاقُ السُّنِّيُّ عَلَى كُلِّ طَلَاقٍ جَائِزٍ شَرْعاً وَ هُوَ مَا قَابَلَ الْحَرَامَ، وَ هُوَ ثَلَاثَةٌ: بَائِنٌ وَ هُوَ سُنَّةٌ: طَلَاقٌ غَيْرُ الْمَدْخُولِ بِهَا، وَ الْبَائِسَةِ، وَ الصَّغِيرَةِ، وَ الْمُخْتَلَعَةِ، وَ الْمُبَارَاةَ مَا لَمْ يَرْجِعَا فِي الْبَدَلِ، وَ الْمُطَلَّقَةُ ثَالِثَةٌ بَعْدَ رَجْعَتَيْنِ.

طلاق سنت بر هر طلاقى که شرعاً جایز باشد، اطلاق می‌شود، و مقصود از آن، طلاقى است که در مقابل طلاق حرام است.

طلاق سنت به معنای اعم، سه قسم است؛

(۱) طلاق بائن (۲) طلاق رجعی (۳) طلاق عدی

طلاق بائن و موارد شش‌گانه‌ی آن

[طلاق بائن: طلاقى است که در آن رابطه‌ی زوجیت قطع، و شوهر ابتدائاً و بدون عقد نکاح، نمی‌تواند به همسرش رجوع کند، مانند طلاق خلع و مبارات]

طلاق بائن، شش قسم است:

(۱) طلاقى که پیش از نزدیکی واقع شود، [و با زن آمیزش نشده باشد].



۲) طلاق زنی که یائسه باشد [زنی که به طور طبیعی و به اقتضای سن، معمولاً عادت زنانگی نمی‌شود، ولی اگر قطع عادت ماهیانه، به دلیل بیماری، شیردادن طفل، یا طبیعت خاص زن باشد، یائسه محسوب نمی‌شود]، خواه با وی نزدیکی شده باشد، یا نشده باشد.

۳) طلاق صغیره و دختر نابالغ.

۴ و ۵) طلاق‌های خُلَع و مُبَارَات، مادام که زن، به آنچه بخشیده رجوع نکرده باشد. [در صورتی که زن به آنچه بذل کرده رجوع نماید، طلاق به رجعی، مبدل می‌گردد. قبول فدیة، و یا عدم قبول آن، از اختیارات شوهر است]

۶) سومین طلاق زنی که پس از دو بار رجوع شوهر، سه طلاقه شده است. [طلاق که بوسیله حکم دادگاه، شوهر اجبار به آن می‌شود، و نیز طلاق که زن در اثر شرطِ وکالتِ ضامنِ العقد، خود را طلاق می‌دهد، جزء طلاق‌های بائن، محسوب می‌گردند.]

وَ رَجْعِي وَ هُوَ مَا لِلْمُطَلَّقِ فِيهِ الرَّجْعَةُ، رَجَعٌ أَوْ لَا.

طلاق رجعی: طلاق است که طلاق دهنده تا زمانی که عده‌ی طلاق سپری و منقضی نشده، حق رجوع به زن را دارد، خواه رجوع کند، و خواه رجوع ننماید. [رجوع، ایقاع است، و در رجوع، اراده‌ی زن مؤثر نیست، و چون حکم است، نه حق، لذا با هیچ قرارداد و یا عمل حقوقی دیگری، آن را از بین برد]

وَ طَلَّاقُ الْعِدَّةِ وَ هُوَ أَنْ يُطَلَّقَ عَلَى الشَّرَائِطِ، ثُمَّ يَرْجِعُ فِي الْعِدَّةِ وَ يَطَّأُ، ثُمَّ يُطَلَّقُ فِي طَهْرِ آخِرٍ، وَ هَذِهِ تَحْرُمُ فِي التَّاسِعَةِ أَبَدًا، وَ مَا عَدَاهُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةٍ.

طلاق عدّی: طلاق است که شوهر با وجود شرایط صحت طلاق [مثلاً زن در عادت زنانگی، یا در حال نفاس نباشد و ...] زن را طلاق دهد، سپس در زمان عده به او رجوع، و با او نزدیکی کند، و آنگاه در پاکی دیگری که در آن پاکی با زن نزدیکی ننموده، وی را طلاق دهد. [عدّی نامیدن این طلاق، به جهت رجوع شوهر در زمان عده است.]

حکم طلاق عدّی آن است که زن در طلاق نهم، بر شوهرش حرام ابدی می‌شود. در غیر طلاق عدّی امانند آنکه شوهر در زمان عده‌ی طلاق، به زن رجوع نکند، و پس از پایان یافتن زمان عده، وی را به عقد جدید، به ازدواج خود در آورد [زن پس از هر سه بار طلاق، بر شوهرش حرام می‌شود.

وَ الْأَفْضَلُ فِي الطَّلَاقِ أَنْ يُطْلَقَ عَلَى الشَّرَائِطِ، ثُمَّ يَتْرُكَهَا حَتَّى تَخْرُجَ مِنَ الْعِدَّةِ ثُمَّ يَنْزَوِجَهَا إِنْ شَاءَ وَ عَلَى هَذَا،

در طلاق دادن، بهتر است که شوهر با وجود شرایطِ صحت طلاق، زن را طلاق دهد، و او را ترک گوید تا عده‌اش سپری شود، و سپس در صورت تمایل، او را به ازدواج خود درآورد.

وَ قَدْ قَالَ بَعْضُ الْأَصْحَابِ: إِنَّ هَذَا الطَّلَاقَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى مُحَلِّلٍ بَعْدَ الثَّلَاثِ، وَ الْأَصَحُّ احْتِجَاجُهُ إِلَيْهِ. برخی از اصحاب [عبدالله بن بُکیر] گفته‌اند: اگر طلاق بدین گونه واقع شود، پس از طلاق سوّم، نیازی به مُحَلِّل نمی‌باشد. اما قول درست‌تر آن است که، چنین طلاق‌ی نیز به مُحَلِّل نیاز دارد.

وَ يَجُوزُ طَلَاقُ الْحَامِلِ أَيْدَمَ مِنْ مَرَّةٍ وَ يَكُونُ طَلَاقَ عِدَّةٍ إِنْ وَطَأَ، وَ إِلَّا فَسُنَّةٌ بِمَعْنَاهُ الْأَعْمُ. زن باردار را بیش از یک بار طلاق دادن، جایز است. در صورتی که شوهر پس از رجوع به زن، با وی نزدیکی کرده، و سپس او را طلاق دهد، طلاق مزبور، طلاق عدّی است. و اگر پس از رجوع، با او نزدیکی نکرده باشد، طلاق سنّت به معنای اعم خواهد بود.

[مقصود از طلاق سنّت به معنای اعم، طلاق‌ی است که شرعاً، جایز باشد.]

وَ الْأَوْلَى تَفْرِيقُ الطَّلَاقَاتِ عَلَى الْأَطْهَارِ لِمَنْ يَطْلُقُ وَ يَرَاغِعُ

کسی که می‌خواهد همسر خود را طلاق دهد، و سپس به او رجوع کند، بهتر است هر طلاق‌ی را در پاکیبی غیر از پاکی طلاقِ پیشین، واقع سازد.

وَ لَوْ طَلَّقَ مَرَّاتٍ فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ، فَخِلَافٌ. أَقْرَبُهُ الْوُقُوعُ مَعَ تَحْلِيلِ الرَّجْعَةِ، وَ تَحْتَاجُ مَعَ كَمَالِ الثَّلَاثِ إِلَى الْمُحَلِّلِ، وَ لَا يَلْزَمُ الطَّلَاقُ بِالشَّكِّ.

اگر شوهر در یک پاکی، چند بار زن را طلاق دهد [به این‌که سه مرتبه، زن را طلاق دهد، و میان طلاق‌ها رجوع نکند] میان فقها اختلاف است، و قول نزدیک‌تر به درستی، آن است که طلاق‌ها صحیح‌اند، البته در صورتی که میان طلاق‌ها، رجوع نموده باشد.

در صورتی که زنی سه بار طلاق داده شده باشد، به مُحَلِّل نیازمند است.

[مُحَلِّل: کسی است که با زنی پس از طلاق سوّم (مقصود سه بار طلاق‌ی که بین آنها، دو رجوع واقع شده باشد) و انقضا و سپری شدن عده‌اش، ازدواج می‌نماید. در مُحَلِّل، بلوغ، عقدِ نکاح دائم و همبستری، شرط است. در صورتی که نکاح مُحَلِّل در اثر طلاق، فسخ و یا فوت، مُنَحَلَّ گردد، شوهر اول پس از سپری شدن عده، اعم از عده‌ی طلاق، فسخ و یا وفات، می‌تواند مجدداً با وی ازدواج نماید]

اگر مرد، در وقوع طلاق، شک نماید، طلاق واقع نمی‌شود، او عقد نکاح و زوجیت، به حال خود باقی است. زیرا اصل بر عدم طلاق و بقای نکاح بنا بر اصل استصحاب است.

وَ يَكْرَهُ لِلْمَرِيضِ الطَّلَاقُ، فَإِنْ فَعَلَ تَوَارَثًا فِي الرَّجْعِيَّةِ، وَ تَرْتُهُ فِي الْبَائِنِ وَ الرَّجْعِيِّ إِلَى سَنَةِ مَا لَمْ يَتَزَوَّجْ أَوْ يَبْرَأَ مِنْ مَرَضِهِ.

طلاق دادن برای مرد بیمار، کراهت دارد و اگر طلاق دهد زن و مرد در ایام عده‌ی رجعی، از یکدیگر ارث می‌برند، و در صورتی که شوهر بمیرد، چه طلاق بائن بوده و چه طلاق رجعی باشد، زن تا مدت یک سال از زمان وقوع طلاق، از شوهر ارث می‌برد، البته حکم یاد شده در صورتی است که زن با مرد دیگری ازدواج نکرده، و یا مرد از بیماری حال طلاق، بهبود نیافته باشد، [در غیر این صورت، پس از تمام شدن عده در طلاق رجعی، زن حق ارث بردن ندارد، اگر چه شوهر در بین همان سال، در اثر حادثه بمیرد، و یا با داشتن بیماری سابق، به مرض دیگری دچار شود و این مرض، علت اصلی مرگ او باشد].

وَ الرَّجْعَةُ تَكُونُ بِالْقَوْلِ مِثْلَ رَجَعْتُ وَ ارْتَجَعْتُ، وَ بِالْفِعْلِ كَالْوُطْءِ وَ التَّقْبِيلِ وَ اللَّمْسِ بِشَهْوَةٍ،

[رجوع در خصوص طلاق رجعی، برگردانیدن زن طلاق داده شده در مدت عده، به نکاح سابق را گویند].

رجوع در طلاق، گاه به وسیله‌ی لفظ است، مثل اینکه مرد بگوید: به تو رجوع کردم، و به تو برگشتم. و گاه با فعل حاصل می‌شود، مانند آنکه شوهر در زمان عده، با همسرش نزدیکی کند، یا او را ببوسد، و یا از روی شهوت، بدن او را لمس نماید. [ماهیت رجوع؛ ایقاع است. با اراده‌ی شوهر واقع می‌شود. و اراده‌ی زن در آن مؤثر نیست. و برای تحقق رجوع، اراده و قصد انشا، لازم است، زیرا بدون قصد انشا، هیچ عملی در عالم حقوق، واقع نمی‌شود].

وَ إِنْكَارُ الطَّلَاقِ رَجْعَةٌ.

اگر شوهر، طلاق را انکار کند، رجوع به زن، محسوب می‌شود.

وَ لَوْ طَلَّقَ الذَّمِّيَّةَ، جَازَ مُرَاجَعَتُهَا وَ لَوْ مَنَعْنَا مِنْ ابْتِدَاءِ نِكَاحِهَا دَوَامًا، وَ لَوْ أَنْكَرَتْ الدُّخُولَ عَقِيبَ الطَّلَاقِ، حَلَفَتْ.

اگر زن و شوهری کافر ذمی بوده، و شوهر اسلام آورد، و آنگاه زن خود را طلاق دهد، جایز است در عده به زن رجوع کند، اگر چه ازدواج دائمی با زن کافر ذمی را از آغاز و ابتداء منع کرده، و جایز ندانیم. [زیرا

رجوع مرد در زمان عده‌ی طلاق رجعی، استمرار نکاح سابق است، و در حقیقت بازگشت به همان نکاح سابق است.]

اگر پس از وقوع طلاق، مرد، مدعی نزدیکی در زمان عده، و زن، منکر آن باشد [تا مانع از رجوع کردن شوهر شود، اما مرد ادعای نزدیکی نماید] در این صورت، زن سوگند یاد می‌کند، و قول وی پذیرفته می‌شود [زیرا اصل، عدم نزدیکی است].

وَ رَجَعُهُ الْأَخْرَسِ بِالْإِشَارَةِ وَ أَخَذِ الْقِنَاعِ

اگر شوهر لال باشد، به وسیله‌ی اشاره‌ای که رجوع را بفهماند، و توسط برگرفتن روسری و پوشش از سر زن، به او رجوع می‌کند.

وَ يُقْبَلُ قَوْلُهَا فِي إِنْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فِي الزَّمَانِ الْمُحْتَمَلِ، وَ أَقْلَهُ سِتَّةٌ وَ عَشْرُونَ يَوْمًا وَ حَظَّتَانِ، وَ الْأَخِيرَةُ دَلَالَةٌ عَلَى الْخُرُوجِ لَا جُزْءٌ، وَ ظَاهِرُ الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا غَيْرُ الْمُعْتَادِ إِلَّا بِشَهَادَةِ أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ الْمُطَّلَعَاتِ عَلَى بَاطِنِ أَمْرِهَا وَ هُوَ قَرِيبٌ.

ادعای زن در مورد سپری شدن ایام عده، در زمانی که احتمال انقضا و سپری شدن زمان عده داده می‌شود، پذیرفته می‌شود. و کمترین مدتی که برای انقضای عده‌ی طلاق وجود دارد، بیست و شش روز و دو لحظه است. و لحظه‌ی آخر، دلالت بر خروج زن از عده است، نه آنکه جزء آن، محسوب شود.

[لحظه‌ی اول، همان پاکی است که طلاق در آن واقع شده، و چون مدت عده‌ی طلاق، سه پاکی است، و از طرفی حداقل پاکی، ده روز می‌باشد، و با توجه به اینکه هنگام طلاق، زن در پاکی بوده، پس دو پاکی دیگر به مدت بیست روز باید سپری کند، بعلاوه در میان هر دو پاکی، یک عادت زنانگی با حداقل سه روز، وجود دارد، که بر رویهم بیست و شش روز می‌شود. و لحظه‌ی دوم، همان عادت زنانگی است که پس از پاکی سوم، باید محقق شود، تا زن از عده‌ی طلاق، بیرون بیاید.]

ظاهر روایات آن است که؛ قول زن [در باره‌ی خروج از عده] در صورتی که بر خلاف عادت معمول و متعارف باشد، از ایشان پذیرفته نمی‌شود، مگر آنکه چهار زن که بر باطن حال او آگاهی دارند، گواهی دهند. این قول، نزدیک‌تر به درستی است.



فصل سوم؛ در انواع عده‌ها

لَا عِدَّةَ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا الزَّوْجُ إِلَّا فِي الْوَفَاةِ فَتَجِبُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، دُخِلَ بِهَا أَوْ لَا،
 عِدَّة: عبارت است از مدتی که زن پس از طلاق و انحلالِ نکاح، فوت شوهر، یا نزدیکی از روی
 شبهه، تا انقضای آن، نباید شوهر اختیار کرده، یا با شوهر خویش، همبستر شود. حکمت لزوم
 عده نگاه داشتن؛ ۱- جلوگیری از اختلاط نسل ۲- رعایت احترام به شوهر و حرمت نکاحی که
 مُنحل شده است ۳- فراهم ساختن امکان بازگشتن به نکاح ۴- حمایت از حفظ حیات جنین
 زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده است، عده‌ی طلاق ندارد. مگر در وفات، در صورتی که شوهر زنی بمیرد،
 واجب است چهار ماه و ده روز، عده‌ی وفات نگاه دارد، خواه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، یا نکرده باشد.
 [همچنین، خواه زن، نابالغ باشد، یا بالغ، یا نایسه باشد، یا نباشد، و نیز عقدِ نکاح، دائم باشد، یا موقت.]

و فِي بَاقِي الْأَسْبَابِ تَعْتَدُ ذَاتُ الْأَقْرَاءِ الْمُسْتَقِيمَةِ الْحَيْضُ مَعَ الدُّخُولِ بِثَلَاثَةِ أَطْهَارٍ، وَ ذَاتُ الشُّهُورِ وَ
 هِيَ الَّتِي لَا يَحْضُلُ لَهَا الْحَيْضُ بِالْمُعْتَادِ وَ هِيَ فِي سِنِّ مَنْ تَحِيضُ بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، وَ لَوْ رَأَتْ الدَّمَ فِي الْأَشْهُرِ
 مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ انْتَهَرَتْ تَمَامَ الْأَقْرَاءِ، فَإِنْ تَمَّتْ وَ إِلَّا صَبَرَتْ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ أَوْ سَنَةً، فَإِنْ وَصَعَتْ وَ لَدَأَ أَوْ
 اجْتَمَعَتِ الْأَقْرَاءُ فَذَلِكَ، وَ إِلَّا اعْتَدَّتْ بَعْدَهَا بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، إِلَّا أَنْ يَتِمَّ الْأَقْرَاءُ قَبْلَهَا.

در بقیه‌ی علل و موجبات جدایی، زنی که دارای عادتِ زنانگی منظمی است، در صورتی که شوهرش با
 او نزدیکی کرده باشد، باید به مدت سه پاکی، عده‌ی طلاق نگاه دارد، اما اگر زن در سنتی بوده که
 اقتضای عادتِ زنانگی دارد، ولی به طور متعارف و معمول، عادت ماهیانه نمی‌بیند، سه ماه، عده نگاه
 می‌دارد. اگر چنین زنی در آن سه ماه، یک یا دو بار، عادتِ زنانگی ببیند، تا کامل شدن سه پاکی صبر
 می‌کند، پس اگر سه پاکی تمام شود، عده‌ی او سپری می‌شود، و در غیر این صورت، نه ماه [بنا بر قول
 کسانی که بیشترین مدت بارداری را نه ماه می‌دانند] و بنا بر قول برخی از فقها یک سال، [بنا بر نظر

کسانی که بیشترین مدت بارداری را یک سال می‌دانند، صبر می‌کند. پس اگر فرزندی به دنیا آورد، یا سه پاکی او کامل گردید، عده‌ی او سپری شده است، در غیر این صورت، پس از گذشت نه ماه یا یک سال، سه ماه دیگر، عده نگاه می‌دارد، مگر آنکه پیش از گذشتن سه ماه، سه پاکی او کامل گردد.

وَ عِدَّةُ الْحَامِلِ وَضْعُ الْحَمْلِ وَ إِنْ كَانَ عَاقِبَةً فِي غَيْرِ الْوَفَاةِ، وَ فِيهَا بِأَبَعْدِ الْأَجَلَيْنِ مِنْ وَضْعِهِ وَ مِنَ الْأَشْهُرِ، عده‌ی غیر وفات، در زن باردار، زایمان اوست، اگر چه به صورت سقط جنین باشد. و در فوت شوهر، عده‌ی وفات زن باردار، بیشترین دو مدت از زایمان و چهار ماه و ده روز می‌باشد. ابدین معنی که اگر فاصله‌ی میان فوت شوهر و زایمان، از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد، همان عده‌ی وفات اوست، و گرنه چهار ماه و ده روز، عده‌ی وفات است. عده‌ی وفات زنی که در زمان عده‌ی طلاق، شوهرش می‌میرد؛ ۱- در صورت رجعی بودن عده‌ی طلاق، از تاریخ مرگ شوهر، عده‌ی وفات نگاه می‌دارد. ۲- در صورت بائن بودن عده، زن عده‌اش را به پایان می‌رساند، و نیازی به عده‌ی وفات نیست. چون در اثر طلاق بائن، رابطه‌ی زوجیت منحل شده است و شوهر در زمان فوت، بیگانه محسوب می‌گردد.

وَ يَجِبُ الْحِدَادُ عَلَى الْمُتَوَفَّى عَنْهَا، وَ هُوَ تَرْكُ الزَّيْتَةِ مِنَ التِّيَابِ وَ الْأَذْهَانِ وَ الطَّيِّبِ وَ الْكُحْلِ الْأَسْوَدِ. بر زن شوهر مُرده، در تمام ایام عده‌ی وفات، حِداد واجب است.

حِداد: یعنی ترک کردن آرایش و زینت زن در ایام عده‌ی وفات، به هر چیزی که عرفاً زینت بشمار می‌آید، مثل پوشیدن جامه‌های نیکو، و به کار بردن عطر و سرمه‌ی سیاه استعمال وسایل آرایش.

وَ الْمَفْقُودُ إِذَا جُهِلَ خَبْرُهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ يُنْفِقُ عَلَيْهَا، طَلَبَ أَرْبَعِ سِنِينَ، ثُمَّ يُطَلَّقُهَا الْحَاكِمُ بَعْدَهَا وَ تَعْتَدُ، وَ الْمَشْهُورُ أَنَّهَا تَعْتَدُ عِدَّةَ الْوَفَاةِ وَ تُبَاحُ لِلزَّوْجِ، فَإِنْ جَاءَ فِي الْعِدَّةِ، فَهُوَ أَمْلَكَ بِهَا وَ إِلَّا فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا، تَزَوَّجَتْ أَوْ لَا، وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُنْفِقَ عَلَيْهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ طَوْلَ الْمُدَّةِ.

زنی که شوهرش گم شده، و خبری از وی در دست نباشد، هرگاه کسی باشد که نفقه‌ی زن را بپردازد، بر زن واجب است که صبر کند تا شوهرش پیدا شود، یا آنکه مرگ او ثابت گردد. و اگر شوهر، ولیّ نداشته باشد که نفقه‌ی زن را بدهد، هرگاه زن صبر کند تا شوهرش حاضر گردد، سخنی نیست، [و اگر نزد حاکم شرع، طرح دعوا نماید، حاکم شرع از زمان طرح دعوا،] به مدت چهار سال در مورد شوهر، تحقیق و جستجو می‌کند، آنگاه حاکم شرع او را طلاق می‌دهد، و زن از تاریخ وقوع طلاق عده‌ی وفات نگاه می‌دارد، و پس از سپری شدن ایام عده، برای دیگران ازدواج کردن با او مباح است. اگر شوهر گم شده، پیش از سپری شدن مدت عده، مراجعت نماید، نسبت به زن سزاوارتر است، [و می‌تواند به وی رجوع نماید] و اگر پس از سپری شدن عده باز گردد، حقّی بر زن ندارد، خواه آن زن با دیگری ازدواج کرده باشد، یا ازدواج نکرده باشد. بر امام علیه السلام است که نفقه‌ی زن مزبور را در طول مدت غیبت شوهر، و نیز مدت زمان جستجو برای یافتن شوهر، از بیت‌المال بپردازد.



فصل چهارم؛ در احکام طلاق

يَجِبُ الْإِنْفَاقُ فِي الْعِدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ، كَمَا كَانَ فِي صُلْبِ التَّكَاحِ، وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا الْخُرُوجُ مِنْ مَنْزِلِ الطَّلَاقِ، وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْإِخْرَاجُ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَ بِفَاحِشَةٍ، يَجِبُ بِهَا الْحُدُّ أَوْ تُؤْذَى أَهْلُهُ.

بر مردی که همسرش را طلاق رجعی داده، واجب است که در ایام عده‌ی رجعی، نفقه‌ی زن را بپردازد، [به شرط آنکه زن پیش از طلاق و نیز در زمان عده، ناشزه نباشد]. همانگونه که در اصل نکاح، واجب است

بر زن، حرام است که در ایام عده‌ی رجعی، از منزلی که در آن طلاق داده شده، بیرون رود. چنانچه بر شوهر حرام است که او را از آن منزل، بیرون کند، مگر آنکه زن، مرتکب عملی شود که به سبب آن، حدّ بر او واجب گردد، [مانند زنا]، یا آنکه زن، خانواده‌ی شوهر را با گفتار و کردار خود، اذیت نماید.

وَ لَا نَفَقَةَ لِلْبَائِنِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ حَامِلًا

در طلاق بائن، نفقه‌ی زن بر شوهر، واجب نیست، مگر آنکه باردار باشد [که در این صورت تا زمان زایمان، حق نفقه خواهد داشت].

وَ لَوْ انْتَهَدَمَ الْمَسْكَنُ أَوْ كَانَ مُسْتَعَارًا، فَرَجَعَ مَالِكُهُ أَوْ مُسْتَأْجَرًا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ، أَخْرَجَهَا إِلَى مَسْكَنِ يُنَاسِبُهَا، وَ كَذَا لَوْ طَلَّقَتْ فِي مَسْكَنِ لَا يُنَاسِبُهَا أَخْرَجَهَا إِلَى مَسْكَنِ مُنَاسِبٍ.

اگر منزلی که زن در آن طلاق داده شده، ویران گردد، یا آنکه عاریه‌ای بوده و مالکش در آن رجوع کند [و باز پس گیرد]، یا اجاره‌ای بوده، و مدت آن سپری شده باشد، در این صورت، شوهر، زن را به منزلی که مناسب شأن اوست، منتقل می‌کند. همچنین اگر زن را در منزلی که مناسب حال او نیست، طلاق دهد، او را به منزلی که مناسب اوست، منتقل می‌کند.